

Bahainews

(سال از بازداشت ۸ شهروند بهایی استان گلستان گذشت (+گزارش کامل ۳)

به گزارش خبرگزاری بهایی نیوز، سه سال پیش در چنین روزی یعنی 26/91/7 مامورین اطلاعات شهرهای گرگان و گنبد در استان گلستان ساعت 7 صبح بطور همزمان به خانه های تعدادی از بهائیان وارد شدند و آنان را دستگیر کردند و کلیه ی کتب و آثار بهائی و بعضاً غیر و ... حتی تصاویر و تابلوهای مذهبی روی دیوار را با خود بردند . حداکثر مدت بازداشت دستگیرشدگان در گرگان CD، بهائی، کامپیوتر، لپ تاپ 37 روز بطول انجامید که در طی آن اکثر افراد در فواصل زمانی مختلف به قید وثیقه آزاد شدند، در این میان هم، 5 نفر در 91/8/28 دستگیر شدند و به دوستان قدیم خود در بازداشتگاه ملحق گشتند (یک تن از آنان بدلیل وضعیت وخیم بیماری قلبی شان در اولین روز بازداشت با معاینه و صلاحدید پزشک اطلاعات بطور موقت آزاد شدند که بعداً پس از محاکمه، جهت اجرای حکم به زندان خوانده شدند). در این مدت همگی ایشان تحت بازجویی های سخت و طولانی و رفتارهای خشونت بار و غیر قانونی و زندان انفرادی قرار گرفتند.

متأسفانه فشارهای اولیه به همین جا خاتمه نیافت و پس از انتقال این عزیزان به زندان اوین در طهران مجدداً بازجویی ها از سر گرفته شد. بعد از یک ماه بدون هیچ محاکمه ای، 7 نفر را به زندان رجائی شهر کرج منتقل کردند. در طول این مدت خانواده ها به اتفاق وکلای ایشان تلاش بسیار نمودند که تا زمان تشکیل دادگاه و صدور حکم شرایط آزادی شان را به قید وثیقه فراهم نمایند ولی متأسفانه آقای مقیسه قاضی پرونده موافقت ننمود.

سرانجام پس از گذشت 7 ماه در 92/2/4 جلسه ی محاکمه ای در طهران شعبه 28 دادگاه انقلاب تشکیل گردید، در حالی که هیچوقت به وکلا اجازه ی ملاقات با موکلینشان در زندان داده نشد. در این محاکمه برای هر یک از متهمین شاید 10 دقیقه زمان لحاظ گردید که در طی آن وکلاء و موکلین فرصت و اجازه ی دفاع کردن، پیدا نکردند. قاضی دادگاه مستقیماً به یکی از متهمین گفت: "عضویت در فرقه ضاله بهائی خود اتهامی سنگین است و آنچه را شما به آن نام خدمت در جامعه تان را می دهید از دیدگاه جامعه ی اسلامی جرم محسوب می شود به همین سبب در حقیقت حکم شما اعدام است ولی به دلیل رافت اسلامی تنها چند سال حکم تعذیری شامل حالتان می شود " ... به این ترتیب مجموعاً پس از گذشت هفت ماه بازداشت طولانی با اتهامات تبلیغ علیه نظام، عضویت در تشکیلات مخفی بهائی و همکاری با دول متخاصم، یک نفر به 10 سال و هفت نفر دیگر به 5 سال حبس تعذیری محکوم شدند.

اکنون سه سال می گذرد و هر 8 نفر بدون هیچ مرخصی در بند رجائی شهر بسر می برند و این در حالی است که طبق قوانین زندان ها بعد از سپری کردن یک سوم حکم، مرخصی به هر زندانی تعلق می گیرد اما دادستانی از دادن مرخصی به آنان ممانعت می کند. از جمله محرومیت های ایشان چون دیگر زندانیان سیاسی و عقیدتی، عدم دسترسی به تلفن است درحالی که همه زندانیان و خلافکارانی چون قاتلین و سارقین و ... اجازه ی استفاده از تلفن دارند. فضای محدود زندان با تهویه ی ضعیف و هواخوری کم، آن هم در ساعات نامناسب خود معضل دیگری است. همچنین تغذیه ی نامناسب زندانیان، به حدی که مجبورند با بودجه ی خود غذای مناسب را تهیه نمایند و این خود هزینه و فشار مضاعفی را بر خانواده ها تحمیل می کند. و اما ... اگرچه به ظاهر 8 نفر در بند گرفتار هستند ولی حقیقتاً خانواده های ایشان نیز به اسارت گرفته شده اند زیرا هر هفته برای ملاقات روی عزیزان خود باید مسافتی در حدود 940 کیلومتر را در طول 18 ساعت مسیر رفت و برگشت در 24 ساعت طی نمایند (چون (مسافت 9 ساعته از گرگان به کرج حدود 470 کیلومتر می باشد).

خانواده های این زندانیان از ابتدای دستگیری و در ضمن انتقال ایشان به اوین و رجائی شهر، در فاصله بین دادگاه بدوی و تجدید نظر و بعد از آن و تا کنون، مکرراً نامه های متعدد به اماکن مختلف و بیش از 16 ارگان دولتی ارسال کرده اند و حتی بارها مراجعات حضوری به سازمان های حقوق بشر و حقوق شهروندی در طهران و ملاقات با برخی روحانیون داشته اند و تلاش های زیادی در جهت احقاق حقوق زندانیان نموده اند ولی متأسفانه هیچیک موثر واقع نشده و کلیه ارگان ها نیز اذعان داشته اند که این پرونده مربوط به وزارت اطلاعات بوده و از حیثه ی اختیارات آنان خارج می باشد.

فرهاد فهندژ

فرهاد فهندژ فرزند ضیاءالدینسال 1338 در خانواده بهائی در شیراز متولد شد. در سال 1358 در رشته آنالیز کامپیوتر در دانشگاه طهران قبول شد ولی متأسفانه در سال 1359 به علت انقلاب فرهنگی، با حکم اعتقاد به دیانت بهائی اخراج و به گرگان بازگشت. در همان سال در سن 22 سالگی به قصد مهاجرت در بندر ترکمن سکونت اختیار کرد و عضویت محفل روحانی آن محل در آمد. دو سال بعد یعنی در سال 1362 در سن 24 سالگی به علت عضویت محفل روحانی بندر ترکمن دستگیر و به 6 سال حبس محکوم شد. لازم به ذکر است که در همان سالها در زندانگرگان به علت سختی ها و محرومیتهایی که داشتند مخصوصاً از لحاظ تغذیه، مبتلا به مسمومیت شدید گردید و به علت عدم رسیدگی مسئولین زندان و تاخیر در رساندن ایشان به پزشک، این مسمومیت به بیماری مزمن تبدیل شد و به حدی به دستگاه گوارش و سیستم خواب وی آسیب جدی وارد نمود که عوارض و ضعف ناشی از این بیماری تا به امروز با ایشان همراه است. بعد از آزادی در سال 1368 با خانم مژده ظهوری ازدواج به تحصیل در رشته روانشناسی و علوم BIHE کرد که ثمره آن، دو فرزند (یک دختر و یک پسر) می باشد. او در همان سال در موسسه علمی آزاد تربیتی پرداخته و فارغ التحصیل شد به این امید که بتواند بهتر به عالم انسانی خدمت کند. در همان سال نیز با هیئت خادمین همکاری می نمود. سپس در سال 1379 به عضویت هیئت خادمین گرگان در آمد و تا سال 1388 که این هیئت خادمین برای رسیدگی به امور جامعه بهائی در هر شهر برقرار بود، انجام وظیفه نمود تا اینکه این هیئت از جانب دولت تعطیل اعلام شد. اما از آنجائی که ایشان مورد اعتماد افراد جامعه بهائی بود و بر اساس رشته ی مطالعاتی شان بعنوان یک مشاور، مورد مشورت افراد بهائی و بعضاً غیر بهائی قرار می گرفت همچنان از انجام هیچ خدمتی دریغ نمی کرد. اینگونه خدمات فردی ایشان تا سال 1391 ادامه داشت تا اینکه بار دیگر در 26 مهرماه بدون اطلاع و هیچگونه احضاریه قبلی در منزل خود دستگیر و بعد از هفت ماه بلا تکلیفی در شعبه 28 دادگاه انقلاب به حکم قاضی مقیسه ای به ده سال حبس محکوم شد.

فرهاد در یکی از نامه هایش نوشته است: "فقط می توانم بگویم که تائیدات الهی چون باران صبحگاهی بر این بندگان فقیر من دون استحقاق می بارد روح می بخشد و توان استقامت عطا می کند بی تردید اگر برای دمی این تائیدات منقطع شود هیچکس را یاری ثبوت و رسوخ نیست".

کمال کاشانی

کمال کاشانی در سال 1337 در گنبد کاووس متولد شد. زمان دانشجویی خود در اصفهان در حالی که فقط یک ترم تا پایان تحصیلاتش در رشته صنایع اتومبیل باقی بود از دانشگاه اخراج گردید. از سال 62 به قصد مهاجرت در بندر ترکمن سکونت یافت و به عضویت محفل روحانی آن محل در آمد و پس از چند ماه با دستگیری اعضای محافل روحانی، باز داشت شده و از 9 آبان 62 تا 2 بهمن 67 به مدت 5 سال و 3 ماه در زندان بسر برد.

در همان ایام هم برادر بزرگتر ایشان "جمال کاشانی" که عضو محفل روحانی دهقان ویلا در کرج بودند دستگیر شده و در زندان اوین زندانی شدند و سپس در آذر 63 به شهادت رسیدند.

کمال کاشانی پس از آزادی در گرگان سکونت اختیار کرد. در سال 68 با خانم پریسا شهیدی ازدواج نمود که حاصل آن چهار فرزند پسر می باشد. وی در طی این سالها به حرفه ی کشاورزی و مرغداری مشغول گشت.

او مدتی به عنوان همکار، در جلسات هیئت خادمین گرگان فعالیت کرد و پس از تعطیلی تشکیلات بطور داوطلبانه جهت خدمت به جامعه پیش قدم شد... تا اینکه در تاریخ 26/9/17 در گرگان دستگیر شده و سپس به طهران منتقل و طبق ماده های قانونی 498.499.500 به تبلیغ علیه نظام، همکاری با دول متخاصم و عضویت در تشکیلات مخفی بهائی متهم و به 5 سال حبس محکوم گردید و اکنون در حالی که 3سال از محکومیت وی می گذرد در زندان رجایی شهر بسر میبرد.

فرهمند ثنائی

فرهمنده ثنائی در سال 1345 در گرگان متولد شد. ایام کودکی خود را تا هفت سالگی در منطقه ی مهاجرتی آق قلا (از توابع گرگان) به سر برد و از آن پس جهت تحصیلات به همراه خانواده محترم شان به گرگان عزیمت نمودند. او پس از پایان تحصیلات در مقطع دبیرم، مشغول به کار و خدمت شد. وی در عنفوان جوانی در سمت های مختلفی به جامعه ی بهائی خدمت کرده است. از جمله: سالیان متمادی بعنوان معلم درس اخلاق و راهنمای دوره های کلاس های ترمی در مقطع نوجوانان و بزرگسالان به طبقه ی جوان جامعه خدمات شایان توجهی ارائه نمود. همچنین در هیئت های جوانان، تربیت، حرفه و فن و مشاغل نیز قائم به خدمت بود.

در سال 1371 (مصادف با سال مقدس 1992 میلادی) در سن 26 سالگی با خانم فرحناز تیبانیان ازدواج نمود که ثمره ی این ازدواج سه فرزند دختر می باشد.

از دهه ی 80، کار با آسانسور را به عنوان شغل جدید آغاز کرد و با جدیت تمام به کار مشغول شد بطوری که خیلی زود شرکت دارای اعتبار شد و این حسن شهرت موجب شد تا به عنوان بازرس اتحادیه انتخاب شود ولی پس از مدتی جواز کسب ایشان توسط اداره ی امکان لغو گردید.

او همچنین در سال 1386 به عضویت هیئت خادمین در آمد و تا زمان تعطیلی تشکیلات بهائی در ایران، به این خدمت قائم بود. پس از تعطیلی تشکیلات نیز داوطلبانه به رتق و فتق امور جاریه احباء مشغول شد و بالاخره در صبح 91/7/26 به همراه همسر خویش در منزل شان دستگیر و پس گذشت 37 روز در حالی که همسر محترمه ایشان و تعدادی از دوستان بازداشت شده، به قید وثیقه آزاد شده بودند با 6 تن از همراهان خود به طهران منتقل شد و در آنجا محاکمه گردید و هم اکنون در حال گذراندن محکومیت 5 ساله ی خود در زندان رجائی شهر کرج می باشد.

کورش زیاری

کورش زیاری در تاریخ 23 اردیبهشت 1343 در سنسگر متولد شد. پدر ایشان اهل افتر واقع در استان سمنان بودند که خود به امر مبارک ایمان آوردند. پدر بزرگ (مادری) ایشان جناب گل وردی قندیان از اهالی غیور سنگسر بودند که سال ها در منطقه ی قرق (از توابع استان گلستان) هجرت اختیار نموده و در 1368 توسط گروهی مهاجم به شهادت رسیدند.

میزان تحصیلات آکادمیک وی، دبیرم میباشد. ولی دایما در حال گذراندن دوره های مختلف آموزشهای امری بود. در هر جایی که احتیاج به خدمتی بود، او همیشه پیش قدم بود. از جمله: در کلاسهای سواد آموزی و امور مربوط به جوانان، کلاسهای علوم و فنون و... خستگی ناپذیری از صفات بارز وی بشمار می رفت. ابتدا برایش مهم نبود در کجا خدمت میکند و یا به چه خدمتی مشغول است. در هر جا که بود، بانهایت جدیت کار می کرد و هیچ خدمتی را رد نمی کرد.

او کار خود را در زمینه ی تجارت از سطحی کوچک و محدود آغاز کرد و به تدریج تجارت خود را در سطحی وسیع تر گسترش داد.

وی در عنفوان جوانی با خانم شعله شهگیری ازدواج نمود که حاصل این ازدواج دو فرزند پسر می باشد.

وی حدود 2 ماه قبل از دستگیری، در حادثه ی تصادف متاسفانه از ناحیه پا دچار آسیب دیدگی و شکستگی شد و در حالی که به تازگی گچ پایش را باز کرده و در حال معالجه بود، در ساعت 11 صبح روز 91/8/28 دقیقاً پس از بازگشت از فیزیوتراپی به سمت خانه، توسط مأمورین اطلاعات در بین راه دستگیر شد و به بازداشتگاه گرگان منتقل گردیده و به این ترتیب، به بقیه دوستان دستگیر شده در گرگان ملحق گردید.

او همچنین به علت ناتمام ماندن معالجاتش مدتی در زندان از ناحیه پا و کمر دچار مشکلاتی گردید و پس از تقاضای مکرر وی را چند مرتبه به بیمارستان منتقل نمودند و در حال حاضر نیز با گذشت زمان هنوز کاملاً سلامت خود را باز نیافته است.

پیام مرکزی

پیام مرکزی در 8 مهر 1336 در طهران متولد شد. دوران کودکی و نوجوانی خود را به اقتضای شغل پدر در شهرهای مختلفی چون طهران، اهواز، کرمانشاه، بابل و گرگان گذراند.

در جوانی از دانشگاه دولتی قزوین در رشته ی مدیریت صنعتی فارغ التحصیل گردید.

وی دوران سربازی خود را در زمان جنگ ایران و عراق طی نمود و چون بخاطر اعتقاداتش از به دست گرفتن سلاح جنگی امتناع ورزید او را به جمع آوری مین در میدان جنگ مجبور کردند.

حوادث و وقایعی را که پیام مرکزی در طول زندگی خود تجربه نموده بخش مهم و ارزشمندی از تاریخ امر بهائی را ساخته است.

پدر محبوب و نازنین اش جناب امیر هوشنگ مرکزی که همه او را بنام شاپور می شناسند پس از سال ها عشق و بندگی در خدمت به آستان جمال قدم در 1 مهر سال 1363 در زندان اوین به شهادت رسید و این واقعه در زمانی اتفاق افتاد که مادر بزرگوارش خانم پریچهر آزاده نیز در زندان اوین در بند بود و این اسارت 5 سال به طول انجامید.

او در سال 1365 با خانم فرحناز واعظی ازدواج کرد و در همان روز تنها 2 ساعت به مادرش اجازه دادند که به همراه مامور، در مراسم عقد او حضور داشته باشد.

نتیجه ازدواج ایشان دو فرزند دختر بود. اما شادی خانواده 4 نفره شان دیری نپایید و در نهایت تاسف در سال 1384 همسر عزیز خود را به علت بیماری لا علاج از دست داد و از آن پس وظیفه ی پدری و مادری را به تنهایی بر دوش کشید.

سال ها گذشت و در 28 آبان 91 به اتهام واهی عضویت در تشکیلات مخفی دستگیر شد.

پیش از یک سال از ازدواج دختر بزرگش میگذرد ولی متأسفانه مسئولین اجازه حضور در جشن دختر را به او ندادند. هم اکنون مادرش بعلت کهولت سن و بیماری در بستر خود چشم انتظار یک لحظه دیدار اوست ولی همچنان از مرخصی هیچ خبری نیست.

اکنون تاریخ تکرار شد و حالا او به جای پدر و مادرش نشسته و فرزندانش آن طرف شیشه بجای او می نشینند.

فواد فهندژ

فواد فهندژ در 21 شهریور 1342 در تربیت حیدریه متولد شد. او اصالتاً شیرازی است ولی به اقتضای شغل پدر که ارتشی بوده اند و در شهرهای مختلفی مأموریت داشته اند در تربیت حیدریه تولد یافته است. او به همراه خانواده شان در سال 1357 به گرگان منتقل شدند. فواد برادر کوچکتر فرهاد فهندژ می باشد. وی از سنین جوانی به خدماتی چون نظامت احتفالات نوجوانان و جوانان علاقمند بود. همچنین نظامت جلساتی از قبیل ضیافت و جلسات تذکر را بخوبی و با میل بر عهده می گرفت. سال ها معلمی درس اخلاق را به عهده داشت و در تهیه مواد درسی و ریختن طرح درس بسیار منظم و دقیق عمل می نمود. در سال های اول جوانی علاقه زیادی به مطالعه داشت. از صفات بارز او می توان به شوخ طبعی اش اشاره کرد. همچنین ابتکار و خلاقیت او زبانزد عام و خاص است. بطوری که در زندان هم دائماً با اشیاء مختلفی چون چوب بستنی و درهای نوشابه و کاغذ و مقوایی رنگی و ... کاردستی های زیبایی می آفریند. اکثر اوقات خود را در زندان به بافتن دستبندها رنگ و ارنگ اختصاص داده است و هر بار تعداد زیادی از آنها را بعنوان هدیه برای دوستان و آشنایان خود می فرستد. دارای احساسات لطیف بوده و طبعی شاعرانه دارد و تا بحال برای همسر و فرزندانش شعر های زیادی سروده است.

او در سال 1364 با خانم روحیه تیموری ازدواج کرد و ثمره ی این ازدواج دو دختر می باشد.

نزدیک به 2 سال پیش که زمان ازدواج دختر بزرگش بود تلاش زیادی برای گرفتن مرخصی چند ساعته برای شرکت در مراسم عقد دخترش نمود ولی متأسفانه موافقت نشد.

یکی از خاطرات او از جلسه ی محاکمه اش این بود:

زمانی که قاضی مقیسه ای در دادگاه صحبت از حکم وی که چند سال حبس تعزیری است میکند از فواد می پرسد:

آیا تابحال کسی را عقد بهائی کرده ای؟ عرض می کند خیر.

حتماً تا بحال نماز میت خوانده ای؟ عرض می کند خیر.

آیا در منزل با خانواده دعا می خواندی؟ عرض می کند بله.

و قاضی میگوید: همین برای حکم تو کافی است.

زمان آزادی او 96/6/29 می باشد.

فرهاد اقبالی

فرهاد اقبالی متولد یکم فروردین سال ۱۳۳۷ است. او در بندر گز، شهر کوچکی در استان گلستان دنیا آمد و به دلیل اینکه پدرش در ارتش فعالیت

داشت، تجربه ی زندگی در شهرهای بسیاری را دارد. او کودکی و نوجوانی پرتلاطمی را سپری کرد. فرهاد فرزند ارشد از خانواده ای هفت نفره است. او دانشجوی رادیولوژی دانشگاه پزشکی شیراز بود که متأسفانه در سال دوم تحصیل به دلیل اعتقاد به دیانت بهائی از دانشگاه اخراج شد. بعد از آن به طهران رفت و مشغول به کار شد. وی در مهر ۱۳۶۱ با مهناز خلجی ازدواج کرد که حاصل آن دو فرزند (یک پسر و یک دختر) می باشد. آنها پس از گذشت چند سال از ازدواجشان به گرگان نقل مکان کردند و او در یک مرغداری مشغول به کار شد ولی نهایتاً در مرداد ۱۳۸۳ تحت فشار اداره اطلاعات از کار اخراج گردید.

وی در تمام سالهای زندگی تلاش می کرد تا بتواند به هموطنان خود خدمت نموده و فرد موثری برای جامعه ی خویش باشد. فرهاد سالهای زیادی از بیماری شدید قلبی رنج می برد و چندین بار دچار سکنه قلبی شد بطوری که بارها در بیمارستان بستری گردید. سرانجام در مهر ماه سال ۱۳۸۹ مجبور به انجام عمل قلب باز شد. او حتی زمانی که از طرف اجرائی احکام دادگاه شهید مقدس اوین، به پزشک قانونی معتمد آن سازمان معرفی شد، پزشک فوق تخصص به صراحت و قاطعانه اذعان داشت که تحمل حبس برای او مخاطره آمیز می باشد ولی متأسفانه علی رغم همه تلاش ها ی خانواده در ارائه مدارک پزشکی، آزادی وی، مورد موافقت دادستانی قرار نگرفت. در حال حاضر نیز، او در زندان تحت مراقبت پزشک است و مرتباً به بیمارستان منتقل می شود. فرهاد اقبالی در بیست و هشتم آبان ۱۳۹۱ به همراه چهار تن از دوستان بهائی خود از سوی اداره اطلاعات دستگیر شد ولی به علت وضع نا مساعد جسمی اش به دستور پزشک اطلاعات در همان روز به قید وثیقه آزاد گردید و دو سال تحت نظر پزشک قرار گرفت و نهایتاً علی رغم نظر پزشکان متخصص در رابطه با شرایط خاص بیماری قلب و عدم تحمل حکم برای وی، پس از دریافت احضاریه، در تاریخ ۵ شهریور ۱۳۹۳ به زندان مراجعه کرد.

سیامک صدری

سیامک صدری در 5 اسفند 1352 در شهر یزد متولد شد. او در کودکی پدر خود را از دست داد و مادرش بهیه سعیدنیا که در آن زمان کارمند ارشد اداره کشاورزی بود به تنهایی سرپرستی او و دو برادرش را بر عهده گرفت. پس از چندی، در سال 1360 به علت اعتقادش به دیانت بهائی از اداره کشاورزی اخراج شد و باین ترتیب گذران زندگی برای او و فرزندانش سخت تر گردید. اما سیامک جوانترین فرد در بین زندانیان استان گلستان می باشد. و خود جوانی مودب و موقر است.

وقتی در سال 1374 با خانم مهشان کارگر ازدواج کرد شغلی در شرکت انتقال نیرو داشت و به همین علت در شهرهای مختلف از جمله: کرمان، ایرانشهر، اندیمشک، کرمانشاه، بابل، مشهد زندگی کردند و از سال 1380 در گرگان ساکن شدند.

ثمره ی ازدواج این دو زوج جوان اکنون یک پسر 15 ساله و یک دختر 11 ساله است. فرزندان او در سنین حساسی هستند که نیاز بیشتری به حضور پدر دارند و سیامک به این موضوع خوب واقف است. هر بار در سالن ملاقات اکثر وقتش را با جدیت به گوش دادن به صحبت های فرزندان اختصاص می دهد. دو نفرشان را در دو طرف خود می نشاند و با دستانش آنها را در آغوش گرفته، عشق خود را نثار آن ها میکند... حقیقتاً دیدن چنین صحنه هائی در سالن ملاقات، خود داستان هائی شنیدنی را حکایت میکند. حکایت عشق و دلدادگی و ابراز دلتنگی های همسران و فرزندان با پدران. سیامک تقریباً همیشه در ملاقات ها هدیه ای برای فرزندانش تدارک می بیند. اکثر مواقع کیک های خوشمزه ای با شکل های جورواجور به شکل شخصیت های کارتون در دست می کند. با وجود نبود امکانات با مواد مختلف رنگی سلیقه بسیار بخرج داده و ژله های متنوع برای بچه ها درست می کند. گاهی هم کیک هائی درست میکند و در ملاقات حضوری با خود همراه می آورد تا خانوادگی با هم میل کنند و همه ی اینها نشان از توجه و دقت نظر او به همسر و دو فرزندش دارد. در زندان، اکثر کیک های تولد را سیامک درست می کند، چه برای زندانی ها و چه برای خانواده هایشان در بیرون. او در پختن کیک و شیرینی و غذاهای خاص بسیار ماهر است.

شغل وی تا قبل از دستگیری، ساختمان سازی و همچنین طراحی آن بود و بعنوان معمار تجربی همواره در خدمت به همشهریان خود کوشش می کرد. بطوریکه هم اکنون افرادی که از نزدیک در زمینه کاری با او ارتباط داشتند از او به نیکی یاد می کنند. و اما در انجام وظایف روحانی خود و خدمت به احباء بسیار مشتاق و فعال بود خصوصاً در ارتباط با قشر جوان جامعه ی بهائی احساس مسئولیت بسیار می کرد. در حال حاضر بیشترین دغدغه و نگرانی او مسافرت هر هفته همسر و فرزندان اش برای ملاقات در زندان می باشد و همچنین سرپرستی مادری که سالیان سال برایش زحمت کشیده و اکنون به علت بیماری آلزایمر پیشرفته در خانه سالمندان به سر می برد.

همچنین همسران (آقایان فرهاد فهندژ، کمال کاشانی، فرهمند ثنائی) خانم ها مژده ظهوری، پریسا شهیدی و فرحناز تیبانیان نیز باز داشت شده و در چند ماه گذشته حدود 8 و 10 ماه پیش در دادگاه محکمه شده و در حال انتظار حکم هستند.

شهر و ندان بهایی باز داشت شده است ان گلستانات #

(مجموعه خبری #بهای_نیوز)
 بیوندید (Bahainews) به ما در مجموعه خبری بهائی نیوز

Timeline Photos · Oct 18, 2015 ·

[View Full Size](#) · [More Options](#)



Like

Comment

Share

124

371 Shares

Write a comment...

Post



Farideh Azadi

My two dearest brothers are among these 8 innocent Baha'is. Their crime is serving humanity and sacrificing their life to bring peace in the world. With utmost love and

Oct 18, 2015 · Like · 2 · Reply · More

Kourosh Khadem



Oct 18, 2015 · Like · 1 · Reply · More

Farzad Mehregani



Oct 18, 2015 · Like · 1 · Reply · More

Ario Shivasali



Dec 1, 2015 · Like · 1 · Reply · More

Shokooh Sobhi

Oct 2, 2016 · Like · 1 · Reply · More